

رباعیات بابرکات. [سروده های شیعہ]

باقی

مِطَّ النَّصَا وَاقِعٌ فِي طَبْعِ مَنْ مَقْتُوهُ الْفُلْهُمُ كَشْ

مؤید

عزیز الله العالی

مؤید

مؤید

مؤید

مؤید

عزیز الله العالی

مؤید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدایت تعریف عدد و ناله

۱۳ ۵ ۶

نه بلا شک افضل اعداد هست بین که در اعداد با فایق شده چون نخست آن نه بد و دسار گشت پس تپ شد ضرب بست و هفت بین باز نه را ضرب چون بر چار شد بار دیگر ضرب نه را کن بر پنج گشت با شش ضرب شد پنجاه و چار ضرب نه با هفت شصت و سه بدان نه بشد هفتاد و دو و در هشت بار نه به نه هشتاد و یک شد بیگمان نه چو با ده یافت ضرب شد نو وحدت و کثرت از آن پیدا شده باقی از آن نو و نه نام را هر که بخواند بصدق و اعتقاد	ضرب هم تقسیم را بنیاد هست نو و نه نام را لایق شده گشت هجده هشت و یک باز گشت هفت و دو را نه تو بشمر بالیقین و آن شش و سه نه بلا تکرار شد پنج شد با چار با هم نه به پنج چار و پنج شد یازده شد بر شصت سه و شش شد هشت نه شد بیگمان دو و شد با هفت ضم نه گشت یا یک چو شد با هشت و ده شد بدان صفر را بگذاشت نه گردید خود هر که وید این نکته را شنیده باشد ساجده در نه رباعی است و اصلش مقصود شود حاصل مراد
--	--

سجده نه تبار نه د لکش باقی

۱۳ ۵ ۶

مقدمہ: یہ کتاب میری سب سے پہلی کتاب ہے، جس میں میں نے اپنے سب سے بہترین کاموں کو جمع کیا ہے۔

مقدمہ

مقدمہ

مقدمہ

مقدمہ

مقدمہ

冬

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سب احکام

پروفیسر

محمود

محمود و محمد
محمود و محمد

محمود

محمود

محمود و محمد
محمود و محمد

محمود



١٢٤

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

21

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

هو القاسم

سبحانك

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
سبحانك يا ذا العرش العظيم
سبحانك يا ذا الملكوت
سبحانك يا ذا القدر
سبحانك يا ذا العرش العظيم

هو الباطن

عبد الوکیل

وای شقایق وای
وای شقایق وای

عبد الوکیل

عبد الوکیل

وای شقایق وای
وای شقایق وای

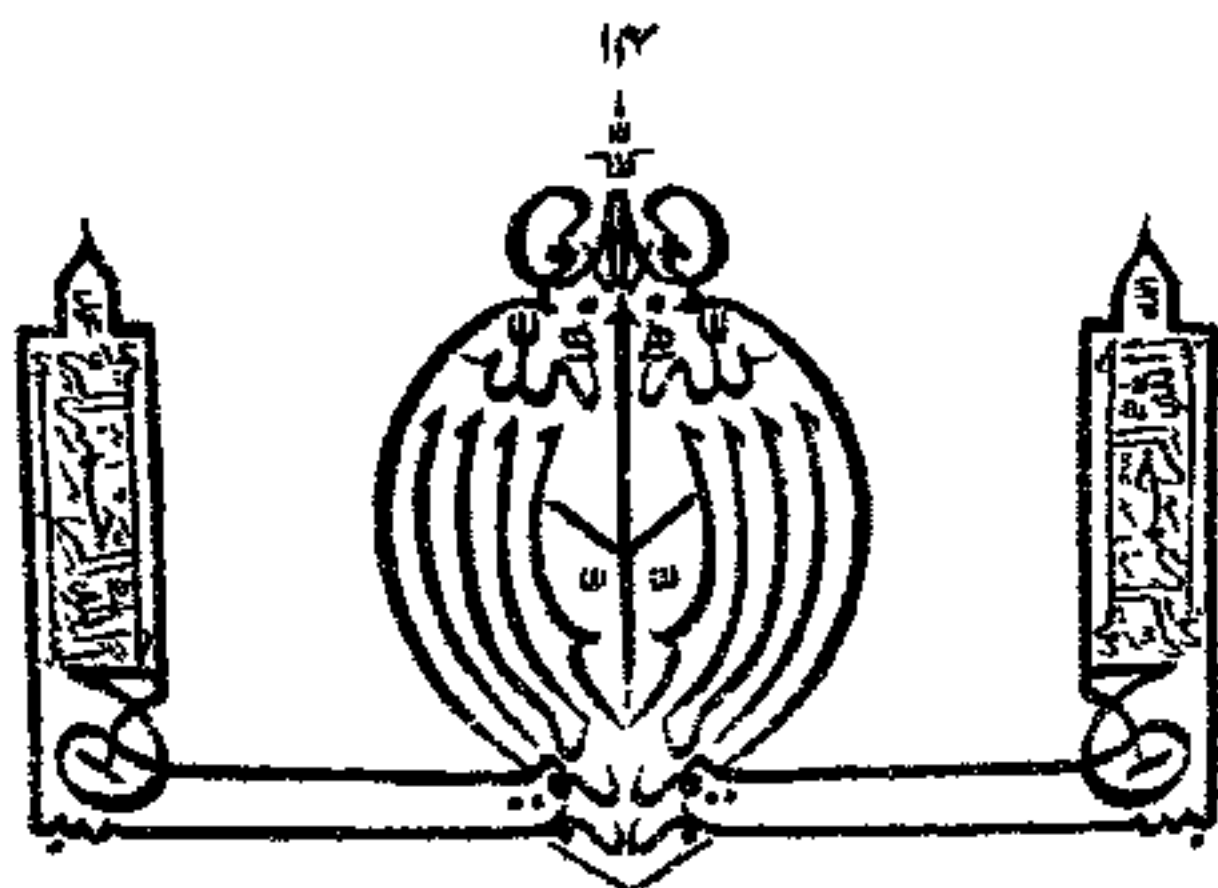
عبد الوکیل

[illegible]

میرزا محمد علی

10

اشد تم زوات ست و اکو صفا فی او فو و و



الله

اولین الله اسم اعظم است آخر شب نشست و سه بارش بخوان اوسط و روحش ده و دو گفته اند گره هزار دل نمائی و روان و در صد بار کنی بجز نماز حب نایب آرد از دست هزار	هم مقدم هم پایه عالم است مقصدت حاصل شود اندر جهان صغیرش سه بار از لب گفته اند بیگمان و شک شوی صاحب یقین در شود بر باطن تو کشف راز در فتن در بحر و کام دل بر آرد
--	---

الحمن

نام الرحمن که صاحب رحمت است دو صد و هم نود و هشتم بدان سی و هفت اعداد وسط او شصتا	زود بنیاد به عجب رحمت است بحر دفع یاس و سیافش بخوان هم نسیسرش و دودان ای هو شیاء
--	---

الحیم

الرحیم آن نیز رحیمیت است	رحم عاش عادت و خاصیت است
و صد و پنجاه و هشتش دان کبیر	سی و سه و هشت و شش بشمار صغیر
پانصد بارش ز صدق دل بخوان	بر تو گرد و خنق عالم مهربان

الملک

الملک آن بادشاه و دو جهان	مالک صاحب تصرف جا و دکان
و در او را کن نود بار از زبان	با تسلط در دهن بر مالک آن
نه بود وسط و صغیرش یاد دار	در دویست شاه شخصت و چهار

القدس

بست القدس نام پاک هم	لوسنزه باشد از نقص و سقم
یک صد و هشتاد و دو او بدان	هفتده و هشت و صغیرش هشت دان
و در او س از اول یک هزار	هشت بر زبان پاره ها کن هفت بار
خو فرشته خوشی یابی پنا	از عدد و یابی س دست هم برآ

السلام

السلام آن کو سلامت آمده	فارغ از نقص و عیالست آمده
یک صد و هم سی و یکبارش بخوان	بر سقیان تا شود صحت زان
گر نهایی و در او را یکت هزار	عظم یابی نیز صحت بی شمار

چاره دھست بھر دفع رنج ہم صفیہ راو بدنانی یار پنج

المومن

بست المومن کہ ایمان رست کرد

یکصدوی و شش کبیر گیر

بست و نہ ہم میدہد از غم نامان

از صد و دہ پنج سختی شد عیان

المہمین

المہمین دان جنبہ گیرست خلق

برضا ترا و قوت از درو او

یک صدست و چهل پنج اعدا

بست و یک بار از نمائی و در ديار

العزیز

العزیز آن غالب کون و مکان

ورد او در دست فراید بے شمار

سینہ و شش صفیہ ش چار دان

در جسم خلق جهان دو الف بار

می شود باران رحمت زان نرف

چل و یک بار از نمائی و در ديار

پادشاهان را لقب شد بہر شان

دان کبیرش نو دست و ہم چہار

از بے کمیت خود بہ خوان

آخر شب ورد او سازند بار

در جناب حق دعا کرد و تسبیح

کے شوی محتاج و گیر در جهان

الجبار

صاحب دولت ازلان گردد تیر	بست ابجبار آن قادر خیر
ایمنی سینه زشتی خالمان	بست و یکبارش دوست کن بخوان
بست و ششش ان تو احد او ش کبیر	دو صد و ششش ان تو احد او ش کبیر
شوکت افزاید شود محبت خرا	نقش خاتم کرکے این نام را

المتکبر

خاصه کاین دعوی بذات او سزا	نیز الی متکبر کبریاست
از رشت فرزند برگرد و حصول	ورد و اوصه بار کن پیش از دخول
به شود هر کار حسب مدعا	ورکے وردش تو در هر ابتدا
تا نباشی محی که خائف بخواب	بست و یکبارش بخوان ای تا صواب
چاره و سطرش صغیرش پر خون	شش صد و شصت و دو و درش بهر شان

الخالق

در و یک صد کن شود عا جسر عذ	دین تو الخالق که شد خلقت ازو
خلق سازد حق فرشته لاکلام	گر تو سازی و روان نسزدن دوم
تا جسد اجم رخ شود روشن ازلان	او بیازد خدمت روز و شبان
وسط هفتاد و چهار و دو صغیر	مقصود سی و یک اعدادش کبیر

البارئ

نیز اباسے بمعنی خالق است	از پئے اولاد و روش صادق است
دو صد است و سیزده دروش بدن	چاره وسط و صغیرش پنج دان
گر تو یکصد بار برخوانی مدام	در ریاض قدس باشی لاکلام
جسم تو در تبرنگد از دند	هم کند فرزند در دنیا عطا

المصوّر

المصور صورت آرای جهان	نقشبند کائنات کن کفکان
تصدوسی و شش اعدادش کبیر	سی و نه و سطش شمرست و آن صغیر
گر عقیقه روزه دارد هفت یوم	بست و یک بارش گوشت با صوم
برود بر آب و در نوشد و را	نیک رو فرزند پاید از حسدا
نیز ورد آن چه جاویدان بشود	مشکل هر کار زان آسان شود

القهار

جرم بخش خلق لغفار و ان	باو می سفر لی و نوی را بخوان
روز جمعه و ردا و صد بار کن	بر امید عسفرت این کار کن
یک هزار و دو صد هشتاد و یک	وسط یک صد بست و نبی رب شک
بست و یک دان صغیرش ای صفا	محم کن وَاللّٰهُ یُعْطِیْ مَنْ یَّشَاءُ
بعد ازین وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ	آمده بنگر به تهر آن کریم

القهار

ہر کہ یا قہار خواند بیشتر	حُب دنیا و روشش نکند اثر
در میان فرض و سنت در و او	گر کنے عدد بارے فرخندہ خو
و شمنست مقہور باشد بیگان	خاتمہ با نخیسہ کرد و ہم از ان
سہ صد و شش شد عدد او را کبیر	سی و شش و سطرش بدن و نہ صغیر

الوہاب

باز الوہاب را در و در سنج	دوری سازد ترا ز ہفتہ و رنج
در نماز چاشت بر خوان ہفت بار	تا کہ بی پروا شوے از روزگار
چاروہ بشمار اسم او کبیر	پنج و شش بہت و ہم پنج صغیر

الرزاق

دان تو الرزاق را روزی رسان	در و او لازم بشد اند مکان
اولش دہ بار خوان در کج بہت	قبلہ رو در چار کنخش خوان بچاشت
روزی و نفع تو ہیگردد و فزون	زلان مکان نہ اس میگرد و برون
سہ صد و شستہ عددش کبیر	سی و شش و سطر و دو و شتر صغیر

الفتح

باز نام پاکش الفتح شد	بہر مغل کار از الفتح شد
چار صد و شستہ و نہ عددش کبیر	وسط او پنجاہ و ہفت و نہ صغیر
از پئے رفح حجاب از دل بخوان	ہر حسہ نقاد بارے نکند دان

العلیم

العلیم آن کو بود و اناسے راز	وردا و صد بار کن بعد از نماز
کشف علم عالم الغیب شود	آنگهی ز سراسر لاریبت شود
در شب جمعه تو صد بارش ضرور	گر بخوانی مسرعت یابی و غور
بهر کسب علم دروش بهتر است	یک عدد و پنجاه عددش اکبر است
پانزده تعداد و شش کن خیال	شش صغیرش آن تو ای نیکو خیال

القابض

نیز القابض که اندر قبضه اش	قبض و بسط و هر باشد ملک و ش
با خفیتش تا چهل روزش مدام	بچهل لغت سه نویس و خور تمام
جیع تو مسدود گردد زان اثر	وز عذاب قبر باشد شبی خطر
گرمی بار از دل نمائی و رواو	فتح یا بے حب خاطر بر عذو
نه صد و سه هست اعداوش کبیر	نود و سه وسط و آن هم سه صغیر

الباسط

خوان توده بیا رسم باسط بر سر	دست بر دار و بر رخ نال ای پسر
حاجت نیست نیاید در معاش	میشود توسیع ز رقت بی تلاش
در چهل بارش تو ورود افزا شوی	غیر ق از خلق بی پروا شوی
آن شمار کبیرش بنماد و دو	وسط او نه خوان هم صغیر نه بگو

الخافض^{۲۳}

بهست خافض لپست ساز و تهمنان	بعد سه صومش تو ای روشن روان
در میان جبهه خوان بمقاد بار	فتح یاب بر عدد و س ناکار
پانصد بارشش بخوانی گرجان	از غنای دشمنان یاب امان
یک هزار و چار صد و شتاد و یک	اکبر اعدا و آن سبب بر شک
یک صد و چهل و نه آمد وسط او	پنج اعدا و صغیر او بگو

الرافع^{۲۴}

ورد الرافع تو اسے رفت طلب	کن به نصف روز تا و نصف شب
با وضو صد بار هر روز بخوان	یگمان بنشین تو نگر در جهان
بست بارار میکنی و روشش دوم	حاصلت گردد مراد دل تمام
سه صد و پنجاه و یک بشم کبیر	بست و شش و شش بدن و صغیر

المعز^{۲۵}

المعز آن عزت افزا سبب جان	ورد او کن ای عزیز از صدق جان
در شب جمعه دو شنبه در عشا	خواه چهل بارش شود عزت افزا
یک صد و بیست و هفتده کبیر بخوان	وسط سجده نه صغیر آمد بدن

المدل^{۲۶}

خوان مدل بمقاد پنج ای بوشیار	سجده ساز و گو که ای پروردگار
------------------------------	------------------------------

خوف حاسد پس نماید بیگمان	که مرا از شر دشمن ده امان
پنج صغیر و سطر او هفتاد و هفت	اکبرش تا هفتصد و هفتاد و هفت

السبع^{۲۷}

هر دعا داشت اجابت را میسر	ایمیع از ناطق و ساکت شنید
هم بظرف چین ز مشک و عسفر	یک صد و هفتاد بار او را بخوان
ساز آن روغن بگوش کز سر و	بر نویس ز روغن گل باز شو
پانصد بعد از نماز چاشت خوان	سفر خشنود تو زین اسم سه جوان
هر دعا مستبول گردد و لا کلام	بچنین گریستدانی کن دوام
نه صغیرش و نه اجابت را بخوان	عدو سطرش است عجب ده نکتہ دان

البصیر^{۲۸}

دارد از پنهانی و مخفی خبر	ابصیر است آنکه بیند بی خبر
باش از اضراف ستر چشم باز	سه صد و دو بار او را در سحر
کن رعد را و در شب کوری بران	سی و دو سطر و صغیرش پنج دان
صد بخون نه حق کند بر تو نظر	در میان شمشیر و شمشیر خبر
بعد عصرش از مغایع غم مأ	در عنایت و رنجوانی هفت بار

الحکم^{۲۹}

آن قدر استخوان که بخود شود زان	بکرم زان و زان و جمیع بخوان
--------------------------------	-----------------------------

هم بطونیت کند روشن حسدا	سعدن اسرار حق سازد ترا
پنجگانه شوشه و سبزه نیاز	هم بخوان هشتاد بار اندر نماز
چاره و طست و پنج صغیر شمار	شصت و هشت اکبر بدان ای هوشیار

الْعَدَل

با تلم بر تکیه ناخوابیست بار	هم بعد از از نویسه بر شمار
در شب جمعه نکوتر می شود	پس بخور خلقت مسخر می شود
یکهزار شش و روای و در ساز	وقت منسوب گر کنی بعد از نماز
بس نیابت می دهد شمس و خورشید	از همه آفات ارضی و سما
و وقت اسرار با شیء بی سخن	وقت شب در روش بصدق جان بکن
چاره و طست و پنج صغیر	یکصد و چارست اعداوش کبیر

اللطیف

نیت اسمی شش و هم لطیف	تفع بخشش خلق را سمانی شریف
غسل کن صد بار بخوان بعد از نماز	زبانی صلیح کارش از نیاز
هست و روش کن تو بروقت عرض	واضح ناچاری و هست و مرض
وسط او هشتاد و سه و در دهان صغیر	یکصدست و هشت نه عددش کبیر

الخبیر

هست برو سه و هشت و هشتاد و هشتاد	بخشیر آن وقت کون و مکان
----------------------------------	-------------------------

گر نمانے در داورا جاودان	سطح باشد ز اسرار نمان
از فساد نفس موزی واسطے	یاسبے از نیک و بد خود آگه
ہشت صد ہم دوازده عددش کبیر	وسط او ہشتاد و ستہ دوزان صغیر

الحکمۃ

بحسب علم آن بر دبار عفو ساز	در غضب ناید گہی آن سبے نیاز
ہم نویس و ہم بشو آن اسم را	آب شوین نشان پر شستھا
می شود نشو نمانند دن ازان	با وضو سرور عدد بارش بخوان
بر شمر ہشتاد و ہشت اور کبیر	تا تروہ وسط و بدان ہفت و شصت صغیر

العظمی

بعظیم است با جاہ و جلال	وزیر بتعظیم سے نیکو خیال
بفت باز اور اکبر بر آب دم	نوش کن زان سپر و در و شکم
ور و کن بہر حصول عز و شان	بیگان باشد محبت ز در جان
یک ہزار و ہشت دان عددش کبیر	یک صد و دو وسط و شتر شصت صغیر

الغفور

الغفور از غفرا غفراست آن	بغفور سحر سحر تیج جسم دان
بر درخت پتہ نو بہر کاغذ زخار	بس بچیان بر سر زان استوا
خوردن وی سے کند حاصل شفا	ہم سید ہی سے بہر زدن لڑا

ناتوانی و سستی کند پروردگار	ناتوانی و سستی کند پروردگار
تا سحر زورش و روکن ای جان	تا سحر زورش و روکن ای جان
پس بچاہ انداز اسے نیکو شمار	پس بچاہ انداز اسے نیکو شمار
درو او ساز و بھالم پاش خوش	درو او ساز و بھالم پاش خوش
ہم غنیمت شربت دین ای با وفا	ہم غنیمت شربت دین ای با وفا

الشکوہ

چل و یک پاش کن و روش نجان	چل و یک پاش کن و روش نجان
دست تر زن آب کن بر در بھال	دست تر زن آب کن بر در بھال
تنگے دل را نہاید نیر و نور	تنگے دل را نہاید نیر و نور
در قیامت رتبات گرد و بند	در قیامت رتبات گرد و بند
وسط وان بچاہ و شربت اسے غنیمت	وسط وان بچاہ و شربت اسے غنیمت

الحمد

درو اور اگر سے کہنے نزل دوم	درو اور اگر سے کہنے نزل دوم
فقر بگذارے غنی گردی ز پیش	فقر بگذارے غنی گردی ز پیش
باغوشی راج شوے ہم در وطن	باغوشی راج شوے ہم در وطن
تاکہ نیلے صحت از پروردگار	تاکہ نیلے صحت از پروردگار
یازوہ وسط و در و در سفت اند	یازوہ وسط و در و در سفت اند

الکبیر

الکبیر از کبیر یا مأخوذ دان	ورد او بهر بزرگیها بخوان
نیز بر بیمار نه بارشش بدم	میشود حاصل شفای دهمیسم
بس کبیرش صد هفت و سی و دو	وسط نسبت پنج و صغیر هفت گو

الحفیظ

الحفیظ آن حافظ کون و مکان	نصد و نود و ابا هشتش بدان
ورد او ای دوستان بایستینید	هر سرق و غرق و سرق آید غنید
نقش همش را تو بر بازو بدار	هم ز صغیر اسن سیل به یاد دار
یک صد و هفت و هشت با هشتین	هشت اعداد صغیرش برگزین

المقیّت

المقیّت آن کو ترا بدید بهت	بترغیض است ذکرش کن بوقت
ورد او کن بهر قوت یمنتن	بر همه اشیا تسلط ساختن
وزنی هر ورد ورد او بخوان	بس کبیرش پانصد و پنجاه دان
پنجه و پنج اوسط صغیر یک شمر	دم بکن بر کوزه و آبش بخور

الحسب

الحسب آن مالک روز حساب	آنکه رسید اند بهر قسم و عذاب
از حسابت پاک وارد و جهان	کار هر قسم خورد و گردد خوش از آن

گر بخوابی حَسْبِيَ اللَّهُ الْحَبِيبُ	کار تو در هفت بر گرد و عجیب
و در او هشتاد باشد از کبیر	ای پسر وسط و ضعیف شش هشت گیر

الحلیل

الحلیل اسمیت با جاه و جلال	و در او جا هست به بخش و لازوال
گر تو بنویسی ز شک و زعفران	در نور سے یا بر کنے تعویذ آن
میشود تو قیصر تو زان بیشتر	تیر سے دارد و بسین دیگر اثر
بر سر اسباب ده بارش بخوان	همین از در دسه بیاید بیگمان
شد عدد هفتاد و سه اورا کبیر	وسط ده بر گیر و یک بشمر ضعیف

الکریم

الکریم آن کو که بخشش می کند	هر کسی بر جود و فضیلتش مستند
ورد او را کن به بستر و بخواب	در جهان باشی از ان عزت مآب
هم پاک از حکم حق سازد و عا	تا بزرگ گشت و حاصل ترا
چون عشق او را و او را دم داشت	کرم الله و جبهه ان کام داشت
دو صد هفتاد و شش کبیر	بست و هفتش وسط و نه آمد ضعیف

الرفیق

الرفیق آن کو ترا ناظر بود	بر خاست فائز به خاطر بود
و در این غفلت زول زان کند	جمع خاتم هم از و حاصل شود

ورکنی دم پر ہر اہل عیال	ہفت بار صدق الیٰ خوصال
از سر دشمن نباشد هیچ باک	در مصائب ہم نباشی دردناک
ستہ صد و ہم دوازده بارش بخوان	بر ثبوت تاشقا یا سبے ازان
ستہ صد ہست دوازده ورد کبیر	سی دست و طست و شش بشمر صغیر

الحجیب

الحجیب ایجاب ساز ہر دعا	انجہ سے بخشہ مراد و مسدا
گر کئے وردش دعا گرد و تبول	نقش گرداری شود ہست حصول
گر کئے راد و کسے باشد ستہ بار	ورد کن یا بد شفا آن سبے قرار
پنج و پنج است اعدادش کبیر	وسط او دہ دان و یک بشمر صغیر

الواسع

اسم الواسع کہ نام پاک ہو ست	اہل دنیا را کشا و رزق زوست
ہر کہ سازد و روا را بیشتر	سے شود ہر گز نہ محتاج و گر
عقرب موزے اگر نیشتے زند	ور کئے ہفتاد بارش دم کنہ
زیر او سے ہمنفس زائل شود	ہم قناعت زین عمل حاصل شود
یک صد ست و سی ہفت اورا کبیر	وسط بہت آمد و وعدہ شش ان صغیر

الحکیم

الحکیم آن محکم ہر کار ہست	حکیم آن بر جملہ سبے تکرار ہست
---------------------------	-------------------------------

ورد او بقادر و پشت آمد کبیر	پانزده و طست و شش بشم صغیر
دانی از و روشش تو جهولات را	یابی از قنیشش در ست کار با
گرنود بارشش بخواسنه در نماز	کار نما ساز تو گنود و بمسله ساز

الودود

الودود آن دوستدار صالکان	ورد او از و سه چیمه اسل زبان
رفد جمعه ورد او کن یک هنرا	دم بشیرینه کن آن را بار بار
گر ترانسر زند باشد بد نهاد	در خورانش تا شود صاحب سد
و ششانت هم خورند از و سه اگر	دوستی سازند با هم بشیر
بست اعدا و کبیر او بدان	دو صغیرش مسیحه است پشت نشان

الحجید

الحجید آن ماحد مجذوبین	ورد او سازد مغرر با تمیز
سیر و دانه و رو پاکش لا کلام	گر بر ص با و فرنگ و در خندم
روز و هم دار و بهر آغاز ماه	ورد و را فطر رسد از بامت بقاء
پنج و هفت است اعدا و شش کبیر	دوازده و ششش بیان و شش صغیر

الباعث

معنی باعث بر انگیزنده و دان	که ز و سه باعث رسل شد در جهان
بفت بارشش خوانی از بر خود و	مهربان سازد بهر کس آن قیام

دست بر سینه صد و یک بار گو	وقت خواب ای یار زنده دل بشو
پانصد و هفتاد و شش عدد و شش کبیر	شصت و دو و سبط و شش و آید صغیر

الشہید

الشہید آن شاپہ اشیا بود	آن کہ حاضر بر تو و دانا بود
گر تر آن سرزند باشد نایکار	دخت ہم ناصلح است بد شعار
دست بر پیشانی شان چہرہ	دار و سوسے آسمان می کن نظر
بست و یک لالشہب از دل بخوان	نیکنختے شان شود حاصل از ان
تہ صد دست و نوزده عدد و شش کبیر	ہم چل سبط و ان چار و شصت صغیر

الحق

بست الحق نام بے نام و نشان	حق بود اورا عبادت بر جان
گر تر اسباب در دزدی برفت	کن بچار ارکان کاغذ نام ثبت
در بیان نہ نام آن اسباب را	بر نویسے صاحب قلم و کا
بر کف دستش بداری نصف شب	رو بسوسے چرخ ساز و کن طلب
میشود ہمدست از افضالی حق	دور اگر دزد زہمیت رنگ فق
بیکصد و ہشت ہستہ اعداد و شش کبیر	وسط او حیدرہ صغیرش نہ بکیر

الوکیل

باز بدین نام اسم الوکیل	کان پے روزی عالم شد کھنیل
-------------------------	---------------------------

خوف آتش بیم برق و باد تندر	گردست را میناید ست و گند
ورود بسیار کن سیل به امان	هفت بارش یا بوقت عصا غمان
بهر غر و جاه و ردش کن بجان	وز پئے خط بدن ہم خوف جان

القوی

القوی ذو القوة مطلق بدن	قوتش بالذات میدان بیگان
یک صدمت و شانزده عددش کبیر	هفتده و مضمت و شست او را صغیر
کن گلوله از حمیه یک هزار	یا قوی بر خوان بروی پوشیار
یک یک آن را ده بخور و غمها	بر عدد غالب شورش فضل خدا

المتین

المتین از بر است حکامهاست	در تانت برترین نامهاست
کن رقم بر کاغذ اسم این منیر	طفل را نشان که سازد ترک شیر
گر فطام او ترا منظور هست	این مجرب تر عمل مشهور هست
گر به شیر دایه نقشه شد پدید	بچنان کن تا شود شیرش مزید
اکبر اعداد او یا نصیب بدن	وسط او پنجاه و پنج صغیر بخوان

الولی

الولی آن والی مسرور و جهان	گر نمائی در و پاک او ز جان
یا بی از سر در دل با آگهی	هم ز پنج بدعا نشان وارسه

تا خوشی گراز کے طالع شود	این غسل کن خود بخود صالح شود
چل و شل عدد کبیرا و بدان	وسطه بشتر صغیرش یک بخوان

الحمید

بحمید آن سچ حق حمد ما	گر کنی وردش تو از صدق وصف
زان شود پروردگار ما	بجز فحش غیبر و تک و اسه
وردی بر کس نه آب الحمید	آن بنوشی آب می گردد صغیر
شخصت و درویش کبیرش اسی عزیز	بشت و سطش و آن صغیرش بشت نیز

المحیی

باز المحیی که آید نام نیک	حاصل از درویش شود بر کام نیک
در شب جمعه هزار و یک بخوان	از ضایع قبر دریا سبب امان
در آلوده پارسش کنی هر روز و روز	خفت حق گردد و ترا هموار گردد
یکصد مرتبه چل بشت و بشت ادر کبیر	بست و درو و سطت و چار آمد صغیر

المبیدی

بسی آن کوایت نامی خلق زیورست	بهر خفت حمل زن درویش بخورست
ز عتقاد دل نود پارسش بخوان	هم با طراف شکم انگشت زان
زان نماز خوف استقاظ جبرستین	بهم توند زود یابد از همسین
پنج و شش را کبیرا و شمر	پازده و سطه و صغیرش درو نگر

المعتید

باز بین تاثیر اسم المعتید	گر کسی یارت بود غائب بعید
ورود کن این نام را هفت و بار	چار سو در کنج قصه برای بشمار
خود با خود کن بگو همراه نام	اندرون بخت آید لا کلام
اکبر او یک صد و بست و چهار	شانزده و هشت و هفت صفر شمار

الحی

زان تو سیئه زنده دایر عاسین	بر دفع رنجا و روشش گزین
کن خسیفه هفت بار آن نام پاک	از ترود و مشوا ندیشد ناک
بر دفع درد و هفت اندام تا	خوان صد و هشتش که دریایی شفا
شصت و هفت آمد کبیرای و رنج	شانزده و هشت صغیرش بست پنج
پارو صد بار خوان بعد از نماز	بر تو واضح میشود از غیب راز
و شش هفت سجده خوان بخواب	بر همه اسرار آگاهی بیاب

المجید

اهمیت اهمیت تاثیرش بگر	نیستی بر نفس خود قادر اگر
بست زیر سینه نه ای رفردان	تا روی در خواب و روش کن جان
تابع فرمان شود نفس شریر	هفت بارش گر بخوانی ای خبیر
چار صد و دان و نو و عددش کبیر	چهل و نه و هشتش چهار آ صغیر

ہم رستم بر چار لقمہ کن ورا	تا چل روزش بخور اندر غذا
بر تو جا دورا نہ باشد و سترس	انچہ ماویدیم گرفتیم و بس
از عذاب قبر و جعت نیست غم	امن سے بخشہ خدایت از کرم

الحی

دین کہ انکی زندہ باشد خود بذات	فارغ ہست از فوت و از بیم مات
وروا و سر روز کن بغتہ اوبار	ہر جاکے دوا کے شمار
طول عمر اسل دنیا سے کند	واجہ مرگ مفا جاسے کند
ہست بس در و کبیرش حبیب و با	اسی پسورد صغیرش نہ شمار

القیوم

ہست القیوم متانم و انما	زوقیام ارض با شد ہم سما
چون فزون خوانی شود حال مرثا	وانکا با شد دولت مسرور و شاد
در نگینہ نقش کن این نام را	تا بد کر نیک یابے کام را
یکصد و پنجاہ و شش یکبیر	بست و یک و طست و تہ باشد صغیر

الواجب

بست و جبہ آنکہ یا بندہ بود	آن بیا بندہ کہ پای بندہ بود
وروا و بر سر سر لقمہ خوان	نوش کن بے حد خواہ بخشہ آن
دم بکن بر آب و آشامان بآن	کہ کئے تجسب او از دوسنان

چارده بشمر کبیرای مکتبه سنج وزنگر وسط و غیره اوست پنج

الماجد^{۴۷}

ورود الماجد بکن از حد فزون	آن قدر که زوی شوی از خود برون
بر تو انوار شد اگر دو عیان	هم بزرگی یاسی از خلق جهان
دم بکن ده بار بر شربت ورا	ده بجز بهر بیمار تا یا بد شفا
چهل و هشت کعبه کبیرا و بدان	دوازده و شش صغیرش سه بخوان

الواحد^{۴۸}

باز الواحد بدان ای خوش خصال	منفرد بالذات بی مثل و همتال
ورود او یک الف و هم یک چن کنی	بیم حسد است راز دل بیرون کنی
گر فزون در ورود است غرق شوی	فیض یاب فقر قریب حق شوی
و ترافند ز زند باید یاد نگار	نقش او تفسیر کند با خود مدار
خزده بارش تو در غربت بخوان	بهر انس او وسط صغیرش یک بدان

الاحد^{۴۹}

الاحد هم منفرد دان و در اصول	پیشود طلاق او بر ذی عقول
واحد اندر شرکت اعداد هست	این ز تکلیف حساب ترا هست
گر ورنه بار خواسنه و زوای	پیش هر کس خرم خوشدل شوای
همه و احد صد و یک بار خوان	گر زود ماری کسی را ناگهان

دم بکن بر روی که دریا بد شفا

بر تخلیص و تجدد بهتر است

نیز اوسط صعب را و دان تو چار

کاین مجرب آزمودستی ز ما

سیزده عدد بگیرش اظهر است

الف بر خوان با ملاک شود و چار

الاصم

اصم باشد یعنی تیره گاه

نصف شب بر خوان دریا در بحر

حال تو صادق بگرد و قان هم

تا توانی بیش از پیشش بخوان

هر دفعه جمع غش بر خوان تو یا

او غش بفرود صغیرش شست و این

پاک باشد ز شترک و شمشیر

یک عدد هم پانزده بازی بهر

و زرقارت کسی کرد از دستم

بایستین گرد و حلاص توانان

دان کسیرش یک صد سی و چار

نیز وقت بر همه کار و این

القادر

سبح القادر که صاحب قدرت است

و در روز شنبه وضو کن ای جوان

چند شوازیست آسان سحر شود

سه عدد پنج است اعدادش کبیر

در جهان از روی ظهور شکست است

چهل و یک بارش که سخته بخوان

منصبت حاصل فراوان می شود

سی و پیش و شصت و سه صغیر

المقتدر

مقتدر است در همه کارها است

اقتدار او بی گمانه با هر است

و فتح غفلت میس نماید و رداو	ہوشیاری میدہد ہست نیک
وقت بیداری نخست ای ہوشیاری	ورداو کن یکصد و ہم بست بار
بندہ کارست را رجوع حق کند	تاز قیدت کر یا مطلق کند
منہد و چہل و چہار کبیر شمار	سی و ہشت و سطر دو صغیر شمار

المقدم

تقدم را بخوان وقت جہاد	چشم رحمت کے رسد ز اہل عناد
پر کسی کا بن درو را عادت کند	نفس او در امر حق طاعت کند
دم بہ شیرینی کنے وہ پارگر	عاشقت گردد خوردہ بے شمر
یکصد و ہشتاد و چار ش دان کبیر	بست و دو سطر و چار ش دان صغیر

الموخر

الموخر را تو یکصد بار خوان	تا تنفس گردد از غیرت ازان
ہم شود انجام کار تو بنیر	ای برادر کے کشی مننت ز غیر
گر بخوانی پهل و یک ای باخرد	نفس تو نہر مان بریزد ان شود
ہشت صد و چہل و یکش کبیر شمار	او سطر ہشتاد و پنج صغیر چہا

الاول

بست الاول کہ سازد ابتدا	جلد ہشیار او خود بے انتہا
تا چہل روز از نمائے درو او	حق ترا فرزند بخشہ نیک رو

در شب جمعه چهل بارش بخوان یا زده بارش اگر خوانی دوم هفت و سی عدد کبیرش گفته اند	مقصد دل میشود حاصل ازان خلق تنخیر تو میگرد تمام اوسطش ده یک صغیرش گفته اند
---	--

الآخر

هست الا حسن پس از غایت بقا وردا در عمر آخر پیش کن بر که دارد نقش اورا نزد خویش هشت صد هم یک کبیرش و دشتار اوسطش هشتاد و یک دان ای سپهر	ذات او باقیست و اتم لا فناء عاقبت با نخیل گرد و بے سخن عزت و توقیر او سازند پیش از پے خط و وام ختم کار تیز تر باشد صغیرش با اثر
--	---

الظاهر

هست الظاهر ظهورش جا بجا از پے اسرار پانصد بار خوان وردا ساز سه صدق و ال اگر گر بدیدارش نویسی هر کجا یک هزار و یکصد و شمش و رواوست هم نه بر گم شده دارد اثر یکصد شش یا شانزده اوسط بدان	بین ظهور قدرت او بر ملا نور چشم تو نشیون گردد ازان رحمت باران نگرود بیشتر از حسن الی باز میماند بجا که نکو از بهر تعلیب عدوست هم به بخشد قوسیت باه و مکر تیز تعداد صغیرش هفتده خوان
--	---

الباطن

کے پر و مرغ خنر و بر لامکان	ہست الباطن نہان از کن مکان
و قفس ریز صفا تر میکند	وروشش گاہ از سر ارمی کند
جملہ عالم صبر بان باشد بر و	ہم سوز خلق ساز و ور و
ہست و طش مشیت و ہم شش صغیر	شصت و دو بشمار اعدا و کبیر

الوالی

مصلح کار ثواب و فعل شان	ہست الوالی ولی مومنان
گرتو سے خواہی سہاست و اما	خانہ خود یا مکان غیر را
دم کن این اسم ہر جانب شان	آبخور و پر کن از آب و بران
خوب میباشد پئے تغیر با	و ربخواسنے بیش ازین تاثیر با
یازدہ و طش صغیر شش ہست دو	چل و ہفت آمد کبیر لیک خ

المتعالی

کو سوز ہم ز جسم و جو ہر است	معنی اشغالی برتر است
روی خود را کن بسوی آسمان	و شب یکشنبہ بد غسل خوان
در جناب حق شود عرضت قبول	ہر دعا و مطلبے کن زان حصول
و رمان مانند آقا ست و بلا	در میان حیض خود نہ دار نسا
وسط مقام و شش و چار شصیر	بہفصد و پنجاہ و یک باشد کبیر

الْبِرَّةُ

بر زبان گز نام البر سبیری	در نحو کار سه بیایی برتری
هفت بار این را توبه اطفال خوان	تا جوان گردد بمسند و رمان
در زنا کار سه بخواند هفت بار	می جدا زد ام شیطان بر کنار
دو صد و دوا کسیر او را بدان	بست و دو و سطر صغیرش چار خوان

التَّوَابُ

وردار سازی توالی تواب را	توبه است رار و منی ساز و خدا
سه صدش چاشت خوان بعد نماز	با فراوان صدق هم تعب و نیاز
حق ترا ساز و عطا توبه فصوح	فرض تابع گردد و سه شاد و روح
چار صد هم کسیر او بدان	چهار و نه و سطر صغیرش چار دان

الْمُسْتَقِيمُ

مستقیم آن کو که گیرد انتقام	نصف شب روش نماز به کام
تا سه جمع هم تو این را خوش بخوان	و شصت مغلوب گردد و یگان
هر که در ساز و دوام این اسم را	کی شود محتاج کس غیر از خدا
شش صد و سی کسیر او را بگیر	شصت و سه و سطر و نه بشمار غیر

العَفْوُ

ورود لغت و جیب بر کسی	آنکه را جسم و گنه باشد بسی
-----------------------	----------------------------

گردد اشش خواند و خواهد پناه	از عطا بخش خدا او را گناه
یک صد و پنجاه و شش کبیر شمار	بست و یک و سده صغریا دوار

الرؤف

الرؤف آن مشتق از رافت بود	معنی رافت همه رحمت بود
ورد و گریه معلوم کرد این نام را	می شود از نخبه نظام را
خواند نش زائل کند خوف و خطر	دو صد و هشتاد و هفت ای پیر
ورد و هست هست و سطرش سی و پنج	هم صغیرش هشت دان ای نکته سنج

مالک الملک

مالک الملک کاخ ملک از ملک است	لوح قسمت تحت مشق کلک است
عالمان گفتند گر این هر دورا	ورد سازد با طهارت با صفا
با جلال این نام آید دلش وحد	فقر سازد و دور مستغنی کند
دو صد و دو و از ده عددش کبیر	بست و سه و سطرش پنج آمد صغیر

ذوالجلال والا کرام

ذوالجلال آن حق که الا کرام است	اعظم از همه نام این نام است
و مکن بر آب و ده بیمار را	تا که در یابد ز تاثیرش شفا
بهم دل محزون شود مسرور از او	از ابا هم بس فرصادق شنو
یک هزار و نود و چارش کبیر	وسط بر صد سیزده و پنج صغیر

در تو در کشتی بسازی در رویش	رحمت طوفان نیاید پیش
گر تو دریا و رجب خوانی در	می شوی و وقت ز سر از خدا
دو صد و یک را کبیر او پذیر	بست و یک وسط است سه پنجم غیر

النور

نام النور از بخوانی هر زمان	روشنی دل شود افزون از آن
سوره نور از بخوانی هفت بار	در شب جمعه تو بر خوان هوشیار
ورد آسمش یک هزار و یک بکن	می شود روشن ضمیر به سخن
دو صد و پنجاه و شش اکبر شما	همی و یک وسط است و صغیر است چا

الهادی

ورد الهادی نماهی نیک عقل	سرفت بخشد زواید از تو جمل
رو بسوی آسمان کن زابتهال	دست بردار و پروی خود بال
بر تو سیر معرفت ظاهر شود	هم دست از راز حق ماهر شود
بست اعداد کبیر او بگو	گوش کن وسط و صغیرش هست

البذیع

البذیع آن مبذوع هر شئی بود	بجمله شئی را تا زگی از وی بود
ورد او یک الف تا سه الف دان	یا بدیع السما والارض دان
یا بطور ششتر لفظ بدیع	کن اضافت بر سموات امی بسع

بم سواش معترف بایست	تا که والا خورش لعطیفی شایسته
غوش بود بوسه صلح کارنا	نفع می بخشد همیشه بارنا
رو بسوی قبله کن روش بخواب	فائده آخیره خدا خواهد بیاب
هست هشتاد و شش عدد اش کبیر	چارده و سطرش بدان بخش صغیر

الباقی

بست الباقی بقایش از ازل	تا ابد پائیده ماند بے خلل
در شب آدینه صد بارش بخوان	یا پیشینه بهر ضعف و شمنان
طول عمر از وی شود حاصل تمام	هر بنا را پائیداری دوام
یک صد دست سیزده عددش کبیر	چارده و سطرست پنج اورا صغیر

الوارث

هست الوارث ظهور افزای خلق	اوست هم وارث پس انقاسی خلق
بر که بروقت طلوع آفتاب	خواندش صد بار زار و پنج و تاب
و انما زو امن یا بد بر دوام	کار او صلاح پذیر و تمام
بفصد و هفت اکبر است ای نکته خج	وسط او مقتاد و هفت اصغر چه پنج

الرشید

الرشید اسمیکه پرتا شیر هست	کار تو گر خارج از تدبیر هست
از نماز شام تا هنگام خواب	یک هزارش بخوان که گردی کامیاب

در ہر کارت شود انجام نیک	با دو است پیشوایان نیک
پانصد ست و چاروہ عددش کبیر	پنج و پنجاہ وسط و یک آمد صغیر

الصَّبْقَد

الصَّبْقَد آن را تو چون آمدن	بس ہو الاول ہو الآخر بخوان
مے نماید بر دبارے یا مدام	در گہ عفو گناہ خاص و عام
در دل شب سی و تہ بارش بخوان	بند سب گرو زبانی و شمنان
گر ترا پنج و صدیت باشدے	در تر اور و مشقت باشدے
مید ہزان جملہ طیسفان ترا	مشکل و نیا شود آسان ترا
دو صد ست و نو و ہشت کبیر	سی ہفت اوسط بدان یک صغیر

سواہی این از جنات مخلوق

الحی

وان کہ الحی زندہ باشد خود بذات	فایغ است از فوت و زہیم مات
طول عمر اصل و نیامی کند	دافع مرگ مفاجا سے شود
دستہا بر واروہ بارش بخوان	پا ز بر و دست بر بال ای چون
یا چل بارش تو از دل و رو سنا	باش بے پروا سب یا کس نیاز

القیوم

ہست القیوم قائم و اکما	زوقیام ارض باشد ہم سہا
------------------------	------------------------

تاسر روز ای نیک نیت روزه دار پانصد بار شش صد و دل بخوان	روز چهارم و روکن هفتاد بار فتح بردشمن بیایه و امان
برنگینه نقش کن این نام را تا بذر نیک یابے کام را	
نوشته عقی و جنات الخلود گر غلط باشد رکن برین عتاب	هر دو ویدیم پس نوشته تم آنچه بود یا قیا و الله اعلم بالصواب
تا اثیرات اسماء نو و نوشته نام آنحضرت صلی الله علیه و سلم	
بسم الله الرحمن الرحیم	
بعد حمد ذات خاص کبریا بر محمد چار صد بار درود نام احمد را تو یک صد بار خوان نام حامد و در گذشت دامت و ذکر محمود از چهل پارت بود گر کنی ده بار قاسم را تو یاد هفت بار عاقب بخوان بر بصد رو ماح و دایع همی بخوان با درود در قود اتم میکنی و در تنسیر	و روکن اسم پاک مصطفی بر فرستی خود غنی گردی بزود بر تو گردد خلق عالم مسروران می شوی محمود روز عاقبت هر حسد و دست همی پارت بود و اما علمت شود بیشک زیاد که مراوت هست حالتی و دود هم طبیعت حسی گردد هم حسود باشی از فضل نبی روشن ضمیر

باور خوانی ہمیشہ اسی حبیب
 در وظیفہ سازی اسلم بشیر
 قائم ارہم روز و روجان شود
 خوانے ارہم روز صد بار الرسول
 و روکن اسلم نبی را یک ہزار
 گر کنے بسیار ذکر مستقیمے
 یا غلیل اردہ کرت گوئی از ان
 گردلی را و روسازے یک ہزار
 گوش کن خاصیت اسلم حمید
 رہ روان کردند گریا و نصیر
 یثربے گرد و روسازی نصف شب
 گر کہ یا طحلا ب را خوانی ستہ بار
 ذکر منزل سر او ان گر کنے
 ذکر مدثر عجب شد لطف خیر
 یا حبیب آنکس کہ خواند یک ہزار
 یا کلیم ار خوانی صد بار ای جوان
 بہر توفیق عبادت اسی پس

یا بے از گنج ہدایت یا نصیب
 از بشارت ماشوی بیشک خیر
 قوت دل قوت ایمان شود
 کے بختا جان تو ان یا بی شمول
 تا بر اسرار نبی گردی دو چار
 کار تو در آتھا یا بدیہ
 وقت عصائے خواب بدیا امان
 میدہد قرب تجلی کردگار
 نیک خو گردی و روش اسلم
 طے پاسا نے شود را و خطیر
 مقصد خود را یا بی بے طلب
 بر لباس نوشود مینت دو چار
 شاگہ گردی ز فضل حق غنہ
 کز جوارت می کند شیطان گریز
 می شود محبوب عالم آشکار
 و اما عالم ہا نے در جان
 مصطفیٰ صد بار بر می خوان ز بر

بہم بخوان صد بار نام مرتضیٰ در خطبہ خواستے ارغمتا ردا نصف شب یک الف فاتح را بخوان صبح صادق کن صدق را تو یاد خوانی از محبت تو صد بار ای حبیب شصت و نہ بار بر بیان خوانی ترا حافظ از صد بار گوئے و اما وقت مسواک ارکشی و رو شست اسم عادل و اما صد بار خوان و اما ہر روز کن ورد حکیم نور را بر خوان تو وقت شب ضرور اسم ذی القوہ تو صد بار شش بخوان گر کہ صد بار شش بخوانے پچہین و در بر تان یازدہ بار ارکنے گر ہمیشہ خوانی اسم المیخ و اگر ارصد بار خواستے اسی جوان بسی و یک بار الامین اور و ش	وقت عصر و باش بے غم از بلا شامل حالت شود فضل خدا رحمت باری شود نازل از ان می شود مقصود حاصل ہم مراد شد مرادت ظاہر و باطن نصیب بالبقیسین گردد و فزون ذہن و کا میشوی سرور از عشق خدا طیب الفم می شوی دندان سفید خلق عالم بر تو گردد و محسوران در جهان با شے بخوبی بے سیم خوف خواب از تو شود بی شہرہ دور الستین را ہم با و منضم بدان مقصد دل را بیابے البقیسین در جهان بس جمع مال و زر کنے گردد این ذکر تو عنفران را شفع باشی از نسیان ہمیشہ در امان شوم نزار مذلت ہمیش با
---	--

در میر روزہ تو الواعظ بخوان اسم صاحب کن تو بیمار دم خوانی از سر روز ناطق راستہ بدر بہم تو یک صد بار خوان صادق غم گر کنی وہ بار و دست کین اسم آمدنی بخوانی گر ہزار دفع گردد در حرم از ایتیم گر دمی چپل بار بر کلب عشق گر خدای را کنی بر آب دم در تہا سے ہست یا سے نسبتی باشی را خوان دو صد بار می عزیز بہم قریشی را تو یک صد بار خوان بر تہا سے کن جانے را قیاس شغل ہم اتمی را شاغل کند در عزیز را تو بر خوانے دوم گر بگیرے بیشتر نام رحیم اسم پاک آنروز مہربان	طاعتت مقبول گرد و بیگمان تا ز فیض او شفا یابد بدم کے کند شمشیر بران بر تو کار تا شود از فیض او آسیب دور نور چشم انسون شود امی در بین گرد و از طسوع دفع زہر ہمار دم بکن نہ بار بر خوان اسے فہیم باز ماند از ثباح و از تو دور وہ کرت از دے رود درد شکم زان بشد از نفع اورا دین تھی در جهان باشی عزیز با تینر صاحب شوکت شوی اندر جان ناید اندر و داسے نیکو اساس طرفہ دوقے زان اثر حاصل کند و اما باشے عزیز قاعص و عام رحمت افزاید بتو رب کریم وہ کن دشمن زان یک الف زان
---	---

ورد کن یاد آیم الجودای صیب	یک صد ش تا ولدت گردو نصیب
ورد افتاح کن ای ورد ساز	تا شود با سب توسع بر تو باز
چهل و یک بار اسم عالم ورد کن	شو علیم علم صیبه بے سخن
ظاہر اگر کنے وردت مدام	پاک طینت می شود زان فیض عام
گر بگوئی یا شفیع المذنبین	میکنے بر کثرت اجرش یستین
همه بستغ راتو بر خوان یاد وود	هر زمان ده بار خوش باش ای وود
شافع الاست بخوان با صد صلا	از غم عقبے ترا باشد نجات
ورد دائم سازی از اسم شکور	در جهان رحمت دوا باشی ضرور

قطعه تاریخ

ختم چو شد اشعار خواص اسم والای محمد	صلی الله علیه وسلم هم آل انبای محمد
تاریخ اسامی مبارک از تو برسد گردیندا	باقی قانی از سر دین گو تا پیر اسامی محمد

قصیده بخریش

محمد احمد و حامد بخش محمود و واسم ان	هم عاقب باح و دراع منیر نیزه و خوان
بشیر و قائم مطلق رسول هستی حق	قرزان منتی شد شوق خلیل است مولی یحسان
حمید و حم نصیر شریک طلاب پندارش	که منزل مدثر حمیب خالص نیران
کلیم و مصطفی و مرتضی محتار شبارش	همش فلاح مصدق برگزین هم حجت ایمان
بیان حافظ هست و هم شهید عادل هم او	حکیم و نور دانش بهترین پندار هم بران

میطع و ذاکرست بهم امین و غطوصحاب	تو ناطق گویی بهم صائق مکین و منی تریتان
تیمم و هم غریب بهم حریص اور لقب گشته	تھامی ناشمی قرشی حجازی اتقی عرفان
عزیز و ہم رحیم و ہم رؤف و خوش خوان اوش هم	ہمش قتلح و عالم نیز ظاہر ہم اوباشان
شفیع و ہم مبلغ شافعی گفتند گیتی	خطاب و شکور آمد میان علم امکان
نورم تا کنون ثبت از کتاب توشہ عقی	از نجابہ تسلسل میکنم اظهار نام آن

باقی از کثر العرش

سراج و خاتم و حاشیہ و اول و آخر	مہدی ہم باطن و ظاہر قریب قریب حمل
بگوئے و تیس لبخوان هم و قسم	حبیب طیب اولی نذیر خلق و ہدی ان
حق است مقصد ہم محبتی و مومن ناصر	محل ہم محرم ہم منیب حضرت سبحان
ترازی یکی و مصرعہ مذکر سابق و آمر	مطہر سید منصور امام جلالہ انس و جان
ہمش شہر حکیم و ابطلی تاسع و متوسط	سقی بار و شفاف و خطیب خطبہ قرآن

باقی از دلائل خیرات

ہم او مخصوص باشد بالشفیع ہم ضامن سلطان	کہ او خود قائم الخیر المجل شد بہر میدان
ہم او صاحب شفاعت شد ہم او صاحب قسم گشته	ہم او شد صاحب کرم و سیف تاج والا شان
ہمش صاحب لوا بشمر ہم اور اصحاب غفر	ہم او صاحب قضیت و ہمش صاحب ابرو خان
ہم او صاحب علامت ہم فضیلت ہم وسیلہ شد	ہم او صاحب خاتم و درجات الرفیعہ خوان
ہم او صاحب فرج و براق و برق و ش گوی	ہم او صاحب از آراء و سعد الخلق امی جانان

بگو صاحب مقام عالی محمود و سعید الله
 صحیح بهر حنات و دلیل از بهر خیر است
 شفیق و قاف و اصل بهم مقدم کتفی ضل
 کریم الخیر و هم کاشف الکرب و عین العز
 ابوالقاسم ابوالطاهر ابراهیم ابوالطیب
 مهین شاف قاید نذر و جبار هم شاه
 مطاع و هم کریم و صدق مدعو کوشش هم
 صغی الله بنحی الله کلیم الله و حزب الله
 قسم فرموده حق در سورة طارق با هم او
 اجید و متقن معلوم اجید جامع مطلق
 مؤثر متقی و خوش است و افضل و عزت
 نبی الرحمة و قیم نبی التوبه عبد الله
 رسول و الملاحم مستقیم بر صراط دین
 امام المتقین است امام المسلمین سمش
 صفوح و متقی با اقدام الصمد عن الزله
 و جیه سید الکونین مشهور و مهین فی التشریح
 خطیب الزام روح القدس آن عین النعمان

بدان عز العرب علم الله علم الیقین ایتقان
 هم او منقلاح رحمت هم علم آمدنی ایمان
 مبرور و متوکل نصیح و ناصح ادیان
 توشه نور افق الترتیب و خلیل حضرت حسن
 قوی ماسون عفو بشری غیاث غوث غوث غوث
 شفیع صالح و مصلح نصیح و صاحب البیان
 مقدس هم خلیل جمله عالم خوانش هم آن
 بلا شک و یقین و امکان است آن شیه کون
 که نجم ثاقبش فرمود با اجمال بی پایان
 وصول بنحی و محی شیه و هم مشردان
 رسول الرحمة کلیم غنی و کامل دوران
 رسول الراحة رحمت مکرم بر ترانسان
 متقیل جمله غلات و قیم سنت ایمان
 صحیح ذات اسلام اذن خیر نام نیکویشان
 مطهر دان جنبالش عروة الوثقی هم او را خوان
 وکیل بالغ و موصول و منقلاح و مفصل و آن
 چو روح القسط و روح الحق صراط الله مستقیم

هم او مفتاح جنت شد کلید و ضامن	بهر نعمت الله نیز نيف الله ذكرا لله
که اوست را بقدرای قیامت هست دروازه	به رسال انبیا خاتم سپه خلق خدا حاکم

باقی از حبیب المیر

قسم صاحب هراده هم مری معدن فیض	بمشروع اعیالی الله گوئی قتال حبیب الله
ضیو کرم شمع طامیها مازادای جان	بولد آدم او سید هم او ذوالخوش هور و دامن

باقی از جنات الخلود

محمیا محتوی فارقلیط طاب لبش خوان	سماوات التیق قاین عبد است نام او
که این نه اسم اندر غیر تازی کرده شد اعلان	هم آتش خوانیل سماوی بلورج انکسار

باقی اسما و القاب توصیفیه از کتب معتبره

هم او راقب سین است او آفرین ربان	هم شمس الضحی بدر الدجی صمد الخلد خوانند
شفیع الدنین هم حجت الدعاییش و ان	صیغ الوجیه مرات صفا مرات ذات حق
مفیض العالمین کان بنظر فیض است هم حسان	هم او شد بزرخ اعظم هم او شد بزرخ اکبر
که عین العالم است عین مقصود همه امکان	مکمل هم کرم الاکرمین راکب الایمال
هم او شد صاحب لاک سلطان عظیم الشان	هم او نون القلم هم صاحب خلیع عظیم آمد
هم اسم پاک و نور من الله است در قرآن	امام القسین جد الحسین و الحسن او شد
کتاب فریش ابدانی ذات او عنوان	حقیق از خلق الله نوری گر نفهم آری
شود واضح که است ایگونه حکایت واجب جان	و من یصلح الله رسول قد طاع الله لم یخلف

عروج شان معراج و راز من چه یسپرست در آن خلوتی که تنزیه اورا کور دیت آمد برفت از سجده اقصی بشد احمد آغا خدا را ظل نبی باشد چو او گردید سل الله بیداد مخم گشت محمده افروز مسلم را چه حد باشد باین سلطان مسلم کجا یار که نویسم صفات لایق خورش توای باقی دمان خود بشو از مزرم دانگ	براقش رفت با لاتر کیوان بلکه از اسکان چو او در لاسکان شد گشته جبریل امین ربان چه مدیا بیم مالش بلکه بیشک قطره شد عثمان نه هرگز بر زمین افتاد و ظل آن شبه شان که فشق گشته در سیلا و او ایوان نوشروان کجا بر کعبه حق فخر یابد کعبه نجران چو خود را احمد بیسیم گفت آن عارف عرفان به تسلیم و حصولش نمایک زمزمه زان یقین
---	--

اصحاب کبار

برای جسم دین او چو عنبر گشته چارکان	ابو جبر و عمر خطاب جید حضرت عثمان
-------------------------------------	-----------------------------------

اسمای اداخیار

محمد بن عبد الله و عبد المطلب بالش زین بن شد قصى بن کلاب بن مره پس بود ابن نصر ابن کنانه بن خندبیه کو وگر باشد مضر ابن نزار او بن حسد انگه	که باشد ابن شمس است بن عبد مناف کلبن بو کعب بن لوی غالب فخر ابن مالک ان بود بن مدکه کو پور الیاس است و اعیان چنانکه است و یک گزده شمار جمله اعدان
---	--

اسمای اولاد احرار

بنفش فاطمه زینب رقیه ام کلثوم اند	بنینش قاسم و طاهر و ابراهیم سه اخوان
-----------------------------------	--------------------------------------

اسامی از زوج اظهار

خدیجه عائشه هم اسم خاصه ازواجش	و گرسوده و گرام حبیبیت بوسنیان
ازان پس نیت غبت عشق عاریه انگه	صفیه میجو میمون نه شد این با جمله از نسوان
ولی نه زوج را بشمرد نه محرم کو	نوشته یک نصایی را بر آخواندن صبیان
و گرنه بست و یک باشد ازواج و سیرایش	که باقی مانده نه تن جمله المومنین ایشان

اسما سے اسمہ ابرار

علی است و حسن انگه حسین زین جلاوش	سپس باقر و صادق موسی کاظم ضامیدان
نعمی و هم نعمی و شکری و محمدی ثادی	که باشد منتظر موعود قائم در همه کوان
و دو برج آن شمس سالت ال طهارش	بهین شتا عشر باشد اسمہ ساطع البهران

اسمای پیویران که در قرآن مجید است و ترجیح

پی آل تو آمد از جهان سبب و به در مان	تو همان خدا بودی سلیمان سور را همان
مال هست با صد هزاران معصیت جنت	ولی از عزون گندم برون شد آدم از ضوآن
تو در علم بطون بی درش رئیس جهان کردی	که در لیس است اندر مکتب تو طفلان بجز خوان
چنان با پایه معراج او مهر تو ان گشتن	فقط بر طور سینا شد عروج موسی عمران
ز بهر استانت بحر رحمت جوش خواهد زد	ز بهر است نوح است که طغیان نه طوفان
گنبد بر استیم بر استخان فوج پسر کرده	تو جان فاطمه را بهر است ساختی قرآن
تو هستی جامع هفتاق حسنی مجمع خوبی	که از یک خلق عبیر تو شب شرف و در آن

تو شمس العارفین حسن تو شد منظم بر عالم
 بهر آن کاب و دمانت یافت که پروای او دارد
 ترا دادند علم با یکن و جسمه ما کان
 ز تو شد آفرینش آفریده آفرین باد
 تو مهر شرق امیل مصباح الظلم هستی
 تو ابر رحمتی بر فرق خلق انداختی سایه
 تو گشتی از صبا ی شرق نصرت یابد خدای
 عجب نبود گراز سنگی حیا نشین تو صالح
 ظهورت از سمک شد تا سماک ای منظر قدرت
 ترا بر لب تبسم دائم از خلق عظمت شد
 خلیفه کرد موسی گر چه یارون با قوم خود
 بغر ویش منی انت که یارون بر موسی
 تو کردی مردگان را زنده از تاثیر حق خود
 حجب این است اخوت قم با ذی گفته جان بخش
 عزیز و ابل ذوالکفل و یحیی الیسع یوشع
 ملک صدیل روزانه که از حکم خدایم زد
 قصیده بحر فیض است این به باب کعبه بیت

گراز بهر زنجاب و حسن یوسف کنعان
 چندی نازد خضر بر لطف آب چشمه حیوان
 چه باشد خضر یک حکمت لگزشد لقمه لقمان
 دمی از لوط و اثر و ن گشت بر هم ناحیه کان
 ترا حاق اندک بقا و الف اختی تا بان
 اگر الیاس تا به سال گشته مانع باران
 بگشت از دوبر غرب قوم بود سرگردان
 تو از پشت شتر ایجاد کردی شاخه یوان
 ولی شد یونس و النون بر صحن همک پنهان
 شعیب آمد ز غم گریان یعقوب از الم تالان
 تو هم کردی خلیفه مر علی را از ره احسان
 حدیث منزلت باشد بسی رفعت پاشان
 اگر داود کرده زندگان را مرده از امان
 میحاکم باذن اله گفت ایما نمود از آن
 شمول انیال بن ابیایت تابع فرمان
 بگشت بر طرف از رحمت تو رحمت شیطان
 بنامت صورت سبع معلق گشته آویزان

حسام آسا نام چون نگر و قاطع اعدا	تجرب نیست گرنجشی مرا هم ترس خندان
عجب نبود خطابم ثانی کعب زیر آید	پذیرا گرنائی این کلام باقی تاوان
سلام من همیشه با بر عجب رگایت	همان در که روح القدس را آمده دربان

قطعه تاریخ از باقی

محب این نظم منتظم شد بکر آسانی شاه آسرا	که سهل گم دیده بی تلاش از برای دراد و اهل تقوا
چو سال تصنیف این قصیده خرد تجسس نمود	سروش غنی بگوش باقی قصیده بجز فیض گفتا

تتمام شد

خاتمه

چو کردم نظم اسم این محب خودین	پنه قصه دین و تصحیش به آئین
تختین پیش عجب الحق به بر دم	خوش این سرمدیه خود را سپرم
چو دید آن شمس علما با فضیلت	زبانه بسمله تا تاسه تست
بگفت این بود کار اصل سلام	ز قیمت یافتن از تو سر انجام
مرا شد ناگوار این ستایش	زوم پاسخ ز جبر آزمایش
که مولانا چهره تعریف کرده	نه گفتی ستم و این توصیف کرده
ز تو امید اصلا حسم بے بود	مرا زین مع بیشک حیرت افزو
بگفتا ما بے اطمینان را	و انیدیم یا داسا سخته
مگر کشت غلط خوانی نمودند	ت و بالا ز نادانان نمودند

تواند در شصت و نه روز کشتیدی	تا شصت و نه ثواب افزون کشتیدی
کنون اندیشه اخلاط شد دور	ازین ترتیب ما گشتیم سرور
بپس فرمود الف لام علی را	بسان دیگر اسماء ورو منما
که از بهر تیر است این الف لام	همه باقی خوش است ای نیک فرجام

خدایت در جهان باقی بدارد
بفخر و عزویشان باقی بدارد

در سید علی شوستری را	کز ناز است علم و شاعری را
پنهان صلاح در دادم چو بید	تمامی حریف عرفش را بسجید

بجالم از دل خود مهربان است
چه گویم من ز تقریظش عیان است

تقریظ عربی من تصنیف مولانا سید علی شوستری
المختص به طوبی

لله درك يا باقى الاحا جيب	نظمت اسماء الحسنی بترتیب
طوبی لمن واطب الاسماء يذكرها	لجلب نفع و تهجد و تقریب
فيجلب النفع في الدارين ذاكها	بحسن نظم و تعداد و ترکیب
ويبعد الافة الدهماء قارئها	على اذكار و تغريد و تحجيب
ويقرب الخيرة الاحلام تاليتها	بخيل قصيد تغريد و تحجيب

ومن غدا طيباً في الدار الموصولة
 وكل ما جاءنا خيراً لا نأمر به
 فيا جبال وقبى والطير ملتفتة
 انكان راوياً ونايب الجبال له
 فكل من صدق الحق استبدنا
 فليس شيء يدرك الا بسبحه
 والشغل في الذكر من اسفل المقاصد
 من ثوب الله في الدنيا بصيرته
 ومن ير للمهد يقضى له ابداً
 من غير ما حادى للخير يوصل
 وانيس يخفى على الذنابى مقاصداً
 طوبى لمن ذكر اسمى بجمدة
 ويذكر الله في اوقات خلوته
 فدونه مرة في الفضل نادرة
 لا وحده من هنود الدكن منفرد
 ونحن يا معشر الاسلام عن لنا
 درت عليه شاييب النوال له

يسبح لتصل يقربها من غير تكذيب
 فهو الملقى يتجمل وقاى يب
 من يثربى الى من غير تريب
 في ذكره الله ترجيعاً بطريب
 فمثل داود ذو ذكر وتعويب
 بحمده وهو ترثيب بتر عيب
 للعابدين كمال في التجاريب
 يهديه للصديق الاحمرى الكاديب
 يشرح له الصل اسلاماً بتر حيب
 فتوراك لا تصد كناديب
 بحسن خلق بذهيب تعذيب
 لربهم تعظيم وتريب
 بالخفض الرفع في همس تخيب
 يتيمة اله هرا لا بن الثعاليب
 غير المعان وصدور المراجيب
 تحسينه في تضاعيف التراكيب
 من مبدل الغيظ في اوفى الكريب

طوبی لمن جاء طوبى بانیر اسله
الهی المداغم فی احلی الاسالیب

ایضا تقریظ فارسی از جناب ممدوح

که غیر از وصف مکر نیار و کرد و تو صفیش چنان تعریف کرد آخر که توان کرد و تعریفش که این بر و منزل ایام کرد و تو صفیش ز صرف عطا و استی اگر به به تو صفیش که حسن لم یزل مقرون بود و درین صفیش بود شغافى نور و کا و در ستر تشفیش مشا پیش از باب نظر باشد تجا و صفیش که دعوی تجارب هست را سماء بر صفیش که من مستم شریف یتوانم و تو تشفیش که عاجز از بیان استی زبان با وصف تشفیش بدینا آنکه بر ماند حسد او نذر تکایفش چو در دستش لطیف بود و لی از و تشفیش باخبار از او صفیش و اشعار از او صفیش هزاران حصاوش هزاران حقه تشفیش که نحو حق نماید منصرف از فعل تشفیش	ز من صد بار کن شد باد بر باقی تشفیش کنوز معرفت را و رموز اهل عرفان را ز هند این سموز اهل اسلام ای محب را ز روی اعتقاد استی الکیب رخ به تشفیش منظم کرده این اسما و حشنه را بدان حشنه هزاران آفرین بر خاطر روشن ضمیری که چنان شفاف کز بیرون تیغ ان بنی و روش را تعلق هست این با سلام و نقاشی کی توان بخواهی صبا بی یتوانم و او تشفیش ز موج احمدی هر سه او حشنه بن دارد به مرتبی بود بیسته بحبت در حسنه او را چو طبل چمچه دارد ولی از ذکر تعریفش قبول قبولی میوز و از قبسه حاجت برای خوشه چنان ریخته از خرمن فضلش درین یک مختصر دارد مطلقا طول از ان
---	--

ثوابش را بهر نعلی هزاران مرتبه تحسین
نیارد کرد و حسابش و او عشری از تحفیش

جزایش را در طوبی خدا ضعف مرام او
که عاجز آید از احصا ملک تضائیش

شکریه این تقریظ متجانب راجه گرد و جاری پرشاد محبوب نواز
ونت بهادر اخلص به باقی مصنف این مجموعه

سلامت باد ذات حضرت طوبی که تعطیش
هر آنکس جاگزین گردیده زیر سایه طوبی
به هر دو صورت آمد واجب الاغراض اسم او
چنان شمر که حسم گردیده بر سطح زمین بجا
ندیم مثل و ششتر نژادی فارسی دانی
جمع فاضلان فصل به بنوم کمالان کل
و و چاکر کس نشد در شش جهت هر که نظیر او
رقاع و ثلث و توفیق و محقق نور قلم انسان
نه جاهل مثل فاضل شد از فیضان جریس او
مربع می نشیند بر که اندر صدر علم و فن
معین بار تقاسم بندر گشته چو اقلیدس
حدیث صادق کذب منجم می شود مانع

بباقی لازم آمد آنکه شد مخرشش ز تعطیش
همیشه در امان باید شمس در از دوزخ و بیش
زهی تا سیکه سیندیش و باشد علی بیش
که گردون سینماید با خضوع و عجز بیش
که کرده نظم تازی تازگی حاصل ز نظمیش
که مستحکم نباشد کاخ علم از سفینش تریش
یکانه می شمارد در فضائل هفت اعلیش
که گشته نسخ خطابین معتلم هم ز تریش
که باقل قابل کامل شد از تلقین و تقیش
مثلث می نشاند علم او هنگام تعطیش
نموده صورت تبیع را تخمیش شیش
و گرنه نیست شکل گفتن احکام تخمیش